

معنا سنجی دو دوران

پیش درآمد

مقاله حاضر، ترجمه کوتاه شده کار مفصلی است که آن را در خلال سالهای ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۴ میلادی (۱۳۶۱ تا ۱۳۶۳ شمسی) در دانشکده زبانشناسی دانشگاه گوتنبرگ بانجام رسانده‌ام. پژوهش مورد نظر، در بردارنده سنجش معنایی بخشی از واژگان دو دوران تاریخی پیش و پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ است. این بررسی، هم واژه‌های ساده و مرکب را دربرمی‌گیرد و هم عبارات کوتاه و بلند و نیز برخی اصطلاحات را که در روزنامه اطلاعات آمده است. کار مورد نظر، درصدد بررسی این نکته است که انقلاب بهمن، بعنوان یک دگرگونی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، چه تأثیرات مشخصی، در زبان فارسی و تحولات معنایی واژگان آن گذاشته است؟ بررسی این تأثیرات، در زبان بعد از انقلاب در صورتی امکان پذیر خواهد بود که ما برای مقایسه و درک میزان دگرگونی معنایی، زبان قبل از انقلاب را نیز مورد بررسی قرار دهیم. و برای این کار، از آن روزبان روزنامه‌ای انتخاب شده است که این زبان، وسیله ارتباط خبری روزنامه خوانهای جامعه ما بوده است. رویدادهای اجتماعی، سیاسی و حتی در مواردی فرهنگی، چه درست و چه نادرست، در همین روزنامه‌ها، بازتاب داشته است. باید یادآور شد که رویدادهای فرهنگی درچنین روزنامه‌هایی نمی‌توانسته است از گسترش قابل‌اعتنایی برخوردار باشد. مهمتر از همه این که، تلاش شده است منبع مورد پژوهش در هر دو دوره، از نظر مشخصات، یکسان باشد تا کار مقایسه، میان وجوه اشتراک و اختلاف زبانی پدید آمده راحتتر صورت گیرد.

در این زمینه، باید از بسیاری کسان سپاسگزار باشم، بویژه از پروفیسور Jens Allwood رئیس دانشکده زبانشناسی دانشگاه گوتنبرگ در آن سالها و استاد زبانشناسی عمومی که در انجام این کار از تشویق و راهنمایی من دریغ نکرده است.

الف. آویشن، ۹ آبان ۶۸ / ۳۱ اکتبر ۸۹

۱- مشخصات کار

بررسی حاضر، بر ۱۱۶۲ صفحه از ۵۰ شماره روزنامه اطلاعات استوار است که نیمی از آن، مربوط است به پیش از انقلاب که سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶ را دربرمی گیرد و نیم دیگر آن، بازتاب شرایط پدید آمده پس از انقلاب است که در سال ۱۳۶۱ انتشار یافته. واژه‌های انتخاب شده در این پژوهش، جمعاً به ۱۰۸۹ می‌رسد که ۶۴ واژه، مربوط به قبل از انقلاب و ۶۲۵ واژه، از آن بعد از انقلاب است. از میان واژه‌های انتخاب شده برای بررسی تحلیلی، ۲۲۸ و ۲۶۱ واژه، بترتیب، دوران پیش و پس از انقلاب را دربرمی گیرد. لازم است توضیح داده شود که نامساوی بودن تعداد واژه‌های مورد بررسی، ناشی از موضوعی بودن آنهاست و نه بر اساس شماره واژه‌های هر موضوع

موضوعات انتخاب شده در کل این بررسی، به ۳۲ می‌رسد که ۱۶ موضوع آن، میان دوران پیش و پس از انقلاب مشترک است. از میان ۱۶ موضوع دیگر غیر مشترک، ۷ موضوع از آن پیش از انقلاب و ۹ موضوع، دوران پس از انقلاب را دربرمی گیرد. در این جا، نام موضوعات انتخاب شده، همراه با تعداد واژه‌های هر موضوع ذکر می‌گردد. نخست، موضوعات مشترک هر دو دوره که جمعاً به ۷۵۷ واژه می‌رسد:

- | | |
|---|---|
| ۱۰ - دین و اسلام (۹۴ واژه) | ۱ - مشرکان و کافران (۱۹ واژه) |
| ۱۱ - انقلاب و انقلابی (۲۳ واژه) | ۲ - اصناف (۱۷ واژه) |
| ۱۲ - صدام حسین (۳۱ واژه) | ۳ - خدا (۶۹ واژه) |
| ۱۳ - پیغمبر، ائمه، و شخصیت‌های مذهبی مسلمانان (۴۰ واژه) | ۴ - کشورهای غیر از آمریکا (۶۴ واژه) |
| ۱۴ - سازمانهای دولتی (۶۸ واژه) | ۵ - قرآن (۷ واژه) |
| ۱۵ - رهبران مملکتی و خانواده‌هایشان (۷۰ واژه) | ۶ - انسان در معنی عام آن (۵۸ واژه) |
| ۱۶ - آمریکا و متحدان آن (۵۴ واژه) | ۷ - گروه‌های سیاسی موافق و مخالف رژیم (۸۳ واژه) |
| | ۸ - روحانیت (۳۰ واژه) |
| | ۹ - شخصیت‌های رژیم (۳۰ واژه) |

از میان موضوعات غیر مشترک، ۷ موضوع پیش از انقلاب که در بردارنده ۱۸۱ واژه است بدین گونه معرفی می‌شود:

- | | |
|--|---|
| ۱۹ - مشروبات الکلی (۷ واژه) | ۱۷ - جرم و جنایت (۱۳ واژه) |
| ۲۰ - صلح و آرامش (۵ واژه) | ۱۸ - تورهای مسافرتی و کلوبهای شبانه (۱۶ واژه) |
| ۲۱ - هنر در شکل‌های گوناگون آن (۲۶ واژه) | |

- ۲۲ - در رابطه با شاه، آریامهر و سلطنت (۳۴ واژه)
- ۲۳ - مسائل جنسی، ممنوعه و برخلاف عُرف جامعه (۸۰ واژه)
- و سرانجام به ۹ موضوع غیر مشترک می‌رسیم که تعداد آنها به ۱۵۱ واژه می‌رسد و تنها مربوط به دوران پس از انقلاب است:
- ۲۴ - استثمار و استعمار (۱۲ واژه)
- ۲۵ - جهنم و بهشت (۹ واژه)
- ۲۶ - مکاتب غیر اسلامی (۶ واژه)
- ۲۷ - نیروهای داخلی (۴۲ واژه)
- ۲۸ - هواداران آیت‌الله خمینی (۲ واژه)
- ۲۹ - جنگ و پیروزی (۳۵ واژه)
- ۳۰ - شهید و شهادت (۳۱ واژه)
- ۳۱ - حکومت (۷ واژه)
- ۳۲ - شیطان و شیطانی (۷ واژه)

از میان ۳۲ موضوع انتخاب شده، تنها ۸ موضوع مورد بررسی تحلیلی قرار گرفته که ۴ موضوع آن، میان دوران پیش و پس از انقلاب مشترک است و ۴ موضوع که دوتای آن، مربوط به قبل و ۲ موضوع دیگر، دربرگیرنده دوران بعد از انقلاب است. موضوعات مورد بررسی تحلیلی، می‌توانند در بسیاری زمینه‌ها، نقش بازتاب دهنده فضای معنایی هر دو دوران تاریخی را داشته باشند.

اولین موضوع، شماره ۴ است که شامل کشورهای غیر از آمریکا می‌شود و نشان‌دهنده دیدگاه هر دو رژیم است. واژه‌های مربوط به پیش از انقلاب، بازتاب مناسبی آرام و دور از هرگونه برخورد سبکسرانه است. در صورتی که واژه‌های مربوط به پس از انقلاب، حاکی از خشم مغرورانه‌ای است که صاحبان آن گویی، به نیروانای خرد رسیده‌اند. واژه‌ها و عبارات نوع اول، در قبل از انقلاب، نمونه‌هایی از این قبیل دارد: حضرت رئیس جمهوری، اعلیحضرت ملک حسن دوم، حضرت پرزیدنت انورسادات. از سوی دیگر واژه‌ها و عبارات پس از انقلاب بعنوان نمونه در این زمینه چنین بکاررفته است: حسین اردنی، شاه خالد، شاه حسن، حکومت طاغوتی مصر.

موضوع دوم، شماره ۷ است که گروه‌های سیاسی موافق و مخالف رژیم را دربرمی‌گیرد. این بخش، از موضوعاتی است که هرگز اهمیت و جدی بودن خود را در هر دو دوران از دست نداده است. در دوران قبل از انقلاب از گروه‌های سیاسی مخالف رژیم و کارهایشان با چنین عنوانهایی یاد می‌شد: اقدام خائنه مثنی بیوطن، جیره خواران، مارکسیست اسلامی، مثنی وطن فروش. از خلال واژه‌های ذکر شده، خشم و تحقیر مخالفان فکری، از سوی یک نظام آشکار است. از طرف دیگر، در دوران پس از انقلاب، می‌توان واژه‌هایی از این دست را نمونه آورد: جنود ابلیس، نطفه حرام امریکا،

عناصر پلید، مفسدین، آلت دست ختاسان. در درون واژه‌های مورد نظر و بافت معنایی آنها، نه تنها خشم و تحقیر که نفرین و دشنام نیز ته نشین شده است.

موضوع سوم، شماره ۱۰ است که عنوان آن دین و اسلام است. چند واژه بعنوان نمونه مربوط به قبل از انقلاب ذکر می‌شود: روند اخلاقی و مذهبی، جستجوگر دین اسلام، مراسم دینی، مجمع دین و دانش. واژه‌های انتخاب شده فضای آرام و بی تشویشی را بیاد می‌آورد. دین به شکل پدیده‌ای در نظر آورده می‌شود که گویی با دیگر پدیده‌های ساده اجتماعی تفاوت ندارد. در این جا به واژه‌هایی اشاره می‌کنیم که در دوران پس از انقلاب بکار رفته است: کشور اسلامی، قیام اسلامی، بازار مشترک اسلامی، برخورد اسلامی، ارتش اسلام. واژه‌های اسلام و اسلامی در ترکیب با دیگر واژه‌ها، بازتاب معیار گسترده‌تری و بزرگ‌تری است که رژیم پس از انقلاب، از طریق واژه‌ها، آنها را وجهه همت خود قرار داده است.

موضوع چهارم، شماره ۱۴ است با عنوان سازمانهای دولتی. نخست نمونه‌هایی از واژه‌های پیش از انقلاب ذکر می‌شود: سازمان شاهنشاهی و خدمات اجتماعی، بنیاد ملکه پهلوی، حزب ایران نوین، سپاه رستاخیز ملی ایران. بافت‌های واژگانی بالا، گستره معنایی انحصار یافته‌ای را نشان می‌دهد که در خدمت تحکیم نام و اندیشه‌های برخاسته از درون همان نظام و در جهت تداوم آن است. در این زمینه، به نمونه‌هایی از دوران پس از انقلاب نیز اشاره می‌کنیم: جهاد دانشگاهی، شورای نگهبان، دادگاه مبارزه با منکرات، دفتر تحکیم وحدت، دادگاه انقلاب. ترکیبات واژگانی مورد نظر، هر یک بار معنایی وجود مؤسسه‌ای را، بعد از انقلاب با خود همراه دارد. مؤسسه‌ای که در جهت گسترش و تقویت اندیشه‌های نیرویی است که انقلاب را به دایره مالکیت خویش در آورده است.

موضوع پنجم، شماره ۲۲ است با عنوان شاه، آریامهر و سلطنت. واژه‌های نمونه از این گونه است: استادیوم آریامهر، سرکنسول شاهنشاهی، سلام شاهنشاهی، کشتی مسافربری آریانور. در این جا نیز وزن سنگین بافت‌های واژگانی، از آن نظامی است که حاکمیت ایران را در دست داشته است و در زمینه اشیاء و پدیده‌ها و مقامها و مناسبات اجتماعی نیز سعی کرده است حاکمیت معنوی خود را حفظ کند.

موضوع ششم، شماره ۲۳ است که در بردارنده مسائل جنسی، ممنوعه و برخلاف عرف جامعه است. در این زمینه، واژه‌هایی بعنوان نمونه قبل از انقلاب ذکر می‌شود: آتشپاره، شاهکار عشقی-سکسی، فاحشه، تلقیح اسپرم در رحم مادر، خوشگلان دیوانه. نوع واژه‌ها و ترکیب آنها، بیانگر فضایی است که تیغ سانسور بسیار کمتر می‌برد و یا گاه اصلاً

نمی‌خواهد ببرد. فضایی که رابطه‌ای با بنیادهای سیاسی جامعه ندارد و در عین حال، بسیاری از بخشهای ممنوعه و حرام جامعه را دربر گرفته است.

موضوع هفتم، شماره ۲۹ است با این عنوان: جنگ و پیروزی. این موضوع، یکی از کلیدی‌ترین موضوعات حاکمیت پس از انقلاب بوده است. واژه‌های نمونه آن عبارتند از: حمله مفتضحانه، سنگر اجتماعی، فتح بیت المقدس، طریق القدس، عملیات رمضان. واژه‌های ترکیب شده، یا نوید پیروزی نیروهای خودی و روحیه بسیار شاداب آنهاست و یا بازتابی است از وضع بسیار حقارت آمیز و نابود شده دشمن.

آخرین موضوع، شماره ۳۰ است با عنوان شهید و شهادت. چند واژه بعنوان نمونه در این بخش ذکر می‌شود: امت شهید پرور، سردار شهید اسلام، شهید مظلوم، عشق شهادت، فیض شهادت. ترکیبات مورد اشاره، بازتاب آرزوی حاکمیتی است که ملتی را عاشق فیض شهادت می‌بیند و ظاهراً هرکس در اندیشه آن است که از خود شهیدی بجای گذارد و اگر کسی را ندارد، خود در این راه، پیشگام شود.

۲ - چگونگی انتخاب

کار انتخاب واژه‌ها، از میان انبوه صفحات روزنامه‌های مورد بررسی که هر کدام دربر دارنده واژه‌های بسیار متنوع در زمینه‌های گوناگون است، نیاز قطعی به آن دارد که پژوهشگر، از بافت زبانی و فرهنگی فضای پس از انقلاب، دریافت واقع بینانه‌ای داشته باشد. رسوب واژگان دوران پس از انقلاب در ذهن فرد، کار بررسی واژگان قبل از انقلاب را در سطح منابعی که در اختیار دارد ساده‌تر می‌سازد. تفاوت‌های معنایی و تقابلهای ترکیبی میان این دو دوران، در ارزیابی و انتخابهای پژوهشگر، نقش کارساز دارد. در دوران پیش از انقلاب، عمده واژه‌هایی انتخاب شده است که خواننده آشنا به بافتهای زبانی دوران پس از انقلاب، آنها را در انزوا یا بدون کاربرد یافته است. در این زمینه، نمونه‌هایی از قبیل شهید، همایونی، گارد جاویدان، آجودانها، عشوہ گر، دهبیم، شرفیابی که بازتاب فضای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی قبل از انقلاب است، برای کسی که با فضای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی بعد از انقلاب آشنایی دارد و یا در آن بسر می‌برد، در درون دایره انتخاب واژگانی او، چه بعنوان تفاوت‌های معنایی و چه تقابلهای ترکیبی قرار می‌گیرند. همچنان که واژه‌هایی از این دست: حجاب کامل اسلامی، رثوفت اسلامی، عطوفت اسلامی، بلاد اسلامی، مهارت اسلامی، و ملت اسلامی، برای آن کس که فضای فرهنگی و واژگانی قبل از انقلاب را تجربه کرده است، براحتی قابل

تشخیص از بافتهای واژگانی پیشین است.

۳- دگرگونیهای معنایی

اگر رژیم پس از انقلاب، تنها ادامه دهنده سیاستهای رژیم پیشین در ابعاد فرهنگی، اجتماعی، مذهبی و سیاسی بود و یا این تداوم را تنها با برخی اختلافات جزئی عرضه می‌کرد. در آن صورت، عملاً چنان دگرگونیهای بنیادین و چشمگیری در ساختمان معنایی بافتهای زبانی پدید نمی‌آمد. به قول Gustaf Stern، چنین دگرگونیهایی تنها بعنوان واکنش رفتاری تعبیر نمی‌شود بلکه بعنوان یک دگرگونی در معنای واژه بشمار می‌آید. بویژه این که این واژه‌ها، عمده، هنگامی که با واژه‌های مشخص دیگری ترکیب می‌شوند، پدید می‌آید. ترکیباتی از قبیل: حزب شیطان، حزب خدا، جهادگران، ارتش ستمشاهی، نظام توحیدی، و مجلس شورای اسلامی، که بازتاب دوران پس از انقلاب است با ترکیباتی از این نوع: حزب رستاخیز، ارتش شاهنشاهی، نظام شاهنشاهی، سپاهیان دانش، و مجلس شورای ملی که محتوای آنها حکایت از دوران تاریخی دیگری می‌کند، اگر چه در واحدهای معنایی ساده، دارای عناصر مشترک واژگانی هستند، اما در واحدهای معنایی مرکب، هر کدام بازتاب مناسباتی هستند که آن یک، بجز خویشتن، محکومیت جهانی را در پی دارد و این یک به جز خویشتن، پذیرش معیارهایی را با خود به همراه می‌آورد که با آن دیگری، تقابلهای محتوایی را در برابر چشم انسان می‌گذارد. رژیم شاه، در پاره‌ای از ابعاد اجتماعی، سیاسی و فرهنگی با شکیبایی و آینده‌نگری بیشتری وارد عمل می‌شد. این امر، هنگامی قابل درک است که ما پدیده‌های رفتاری رژیم پیشین را با رژیم پس از انقلاب مقایسه کنیم. در هر دو دوره تاریخی، معیارها و دیدگاههای متفاوت در این یا آن زمینه، سایه خود را بر سر هر دو زبان پیش و پس از انقلاب افکنده است. این که ما زبان روزنامه‌های یک کشور را بازتاب سیاستها، دیدگاهها و معیارپذیریها و معیار گسترتهای رژیمهای آن کشور در هر دو دوره تاریخی می‌دانیم، از آن روست که این روزنامه‌ها از خود هیچ‌گونه اختیار واژگانی و تصویری ندارند و آنچه را که آنان بازتاب می‌بخشند، خواست درونی و آزاد اهل قلم نیست. اگر قرار بود همین بررسی از وضعیت یک روزنامه در یک کشور غربی انجام بگیرد، مطمئناً ما نمی‌توانستیم ذره‌ای ادعا کنیم که محتوای آن، نشانگر سیاست دستوری رژیم حاکم در همه عرصه‌های زندگی اجتماعی و فردی است.

واژه‌هایی که شکیبایی و آینده‌نگری قبل از انقلاب را بعنوان نمونه نشان می‌دهد،

واژه‌ها و عباراتی از این دست است: ایران دوست خردمند پاکستان، اعلیحضرت ملک فیصل، حضرت شیخ خلیفه، برادری از کرانه‌های نیل، میهمان عالیقدر شاهنشاه. نقطه مقابل آن، رژیم پس از انقلاب است که تمام خشم و کینه‌های ریشه‌دار خویش را از همه کسانی که مورد لطف او نیستند، بیان می‌کند: حکمران فاسد آل سعود، نمیری حاکم امریکایی سودان، حکام دغلكار، خیل قایلین زمان، دولتهای ساکت و خائن مرتجع.

رژیم پیش از انقلاب، بر آن بود تا جایی که به حاکمیت او و همه کسانی که در آن شریکند، آسیبی وارد نشود، از معیارهای برخی کشورهای صنعتی غرب نمونه برداری کند. هرچند این نمونه برداریها، شکل پویا و رشد یابنده‌ای در ارتباط تنگاتنگ با بافت و شعور جامعه نداشتند، اما بدون تردید، تأثیرات معینی را در مناسبات اجتماعی و فرهنگی ایران سبب می‌شدند. از سوی دیگر، رژیم پس از انقلاب، در صدد آن است که مذهب و اصول آن را بر همه ابعاد زندگی مردم حاکم گرداند. تحمیل معیارهایی از این دست، بازتاب ویژه‌ای در بافت اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران داشته است. و به همین دلیل، در هر دو دوران تاریخی، زبان، جبراً از همه این معیار گسترها تأثیر مستقیم پذیرفته است. چه حتی خود، یکی از عوامل کارساز این معیار گسترها بوده است. پس از انقلاب، مردم شاهد آن هستند که چگونه موج عظیمی از واژه‌های مذهبی، عربی و خارج شده از حوزه کاربردهای زبانی در بافت امروزین جامعه ایران، وارد زبان فارسی شده است. حتی اصطلاحات و عبارات ناهمگون و عربی از قبیل بلعم و باعورای زمان، طومار مطالای انابت، عَجَلِ اللّهِ الْفَرَجُ الشَّرِيفُ، فضای رسانه‌های زبانی تحت کنترل رژیم را پُر کرده است. G.Stern معتقد است که سه عامل در پخش و تثبیت دگرگونیهای معنایی نقش کارساز دارند:

«... معنی حقیقی واژه، توسط سه عامل می‌تواند به اندازه کافی قطعیت پیدا کند: مرجع عینی، درک ذهنی و گستره سنتی. به عبارت دیگر، قطعیت یافتن معنی واژه، توسط روابطی است که میان مرجع و درک ذهنی (گوینده یا شنونده) و نیز خود واژه برقرار می‌گردد.»

(تکیه‌ها از مترجم است) (۱۹۳۲/۱۶۹)

بسیاری از واژه‌های رایج و پذیرفته شده پیش از انقلاب، به دلیل از دست دادن مرجع عینی خویش، نه تنها در دوران پس از انقلاب اعتبار اجتماعی ندارند بلکه بکار بردن آنها مسخره نیز جلوه می‌کند. و این در حالی است که واژه‌های مورد نظر، از نظر

واژگانی، معنی خود را از دست نداده‌اند. از طرف دیگر، بسیاری از واژه‌ها و اصطلاحات رایج در دوره انقلاب، اگر فرضاً در دوران پیش از انقلاب، مورد استفاده قرار می‌گرفت، نه تنها گوینده آن به بی‌دانشی و حماقت متهم می‌گردید، بل، تمسخر و تعجب همه را نیز برمی‌انگیخت. بعنوان مثال، به کاربردن این عبارت: علیاحضرت فرح پهلوی، شهبانوی نیکوکار ایران در دوران حکومت پس از انقلاب، همان اندازه بی‌اعتبار و مسخره است که بکاربردن این عبارت: امام امت، روح خدا، رهبر مستضعفان جهان در دوران حکومت پهلوی. در صورتی که عبارت نخستین، تا زمانی که شرایط اجتماعی دگرگون نشده بود، بعنوان یک مرجع عینی و معتبر، در رسانه‌های زبانی رژیم پیش از انقلاب مورد استفاده قرار می‌گرفت و عبارت بعدی، هم اکنون در سطح جامعه، دارای اعتبار کامل و قابل پذیرش واژگانی و اجتماعی است. خوپذیری مردم و روح هماهنگی آنان پس از پدید آمدن شرایط تازه سیاسی و اجتماعی - بویژه در انقلابها و یا جابجایی قدرت سیاسی از سوی یک نیرو به سود نیروی دیگر از طریق کودتا - ریشه درخواست تداوم زندگی انسانها دارد. این پدیده دربر دارنده یک تضاد نیز هست. از یک سو، روح پذیرش پدیده‌ها و مسائل جدید در عرصه زندگی آنان سایه می‌اندازد و از سوی دیگر، همین امر، در درون خود، روند تحول پذیرنده‌ای را بسوی کهنگی و مرگ بانجام می‌رساند. در غیر این صورت، آنها چگونه می‌توانند دگرگونیهای پدید آمده در زندگی اجتماعی و فرهنگی خود را بپذیرند؟ همان مردمی که پیش از انقلاب، خود را به شنیدن واژه‌ها، اصطلاحات و عباراتی که مناسب با ساختار حکومت پهلوی بود عادت داده بودند، پس از انقلاب، خود را به شنیدن و تحمل کردن واژه‌ها و اصطلاحات و عباراتی که در خور سیاست و فرهنگ رژیم پس از انقلاب است عادت می‌دهند. در انقلابها که روند دگرگونی پدیده‌ها به گونه‌ای است که هرگونه پیش‌تصوری را در هم می‌شکند، حتی دگرگونی معنایی برخی واژه‌ها، آن چنان با شتاب انجام می‌گیرد که مجال برای اندیشیدن و یا تردید روا داشتن نمی‌گذارد. در این زمینه، می‌توانیم به ذکر مثالی بپردازیم:

واژه امام در فرهنگ واژگانی مردم جامعه ما، تا پیش از انقلاب، عمده، دارای همان معنایی بود که شامل جانشینان پیغمبر اسلام می‌شد. یعنی کسانی که از تبار امام اول حضرت علی بودند و این تداوم نسل، به امام دوازدهم مهدی خاتمه می‌یافت. عناصر معنایی تشکیل دهنده واژه امام، علاوه بر این پیشوایان دینی، شامل پیشمازان نیز می‌شد. هرچند در ذهن مردم، قویترین عنصر معنایی واژه امام، همان ۱۲ تن پیشوایان دینی

بودند. در مورد محتوای واژه امام، در بُعد امام جمعه و جماعات، لازم است گفته شود که این معنی آن چنان کم رنگ و خالی از روح است که با وجود شنیدن این واژه در بافت جمعه و جماعات، هرگز قداست و گستردگی واژه امام را در بافت معنایی پیشوایان دین، یعنی دوازده تن از جانشینان پیغمبر را به ذهن نمی آورد. پس از انقلاب، معنای دیگری نیز به حوزه معنایی واژه امام افزوده شد. و آن، عنوانی بود که برای آیت الله خمینی، برسمیت شناخته شد و از چنان رنگ و بویی برخوردار گردید که قداست آن، حتی یک سر و گردن بالاتر از همه کسانی شده است که در خلال بیش از هزار سال، این عنوان را بردوش کشیده اند. چگونه می توان امام چهارم زین العابدین را که برخی از وی با صفت بیمار نیز یاد می کنند با «امام»ی که رهبری انقلاب ایران را به دست گرفته و از قدرت تردید ناپذیری در حوزه نظامی، سیاسی و مذهبی برخوردار است، مقایسه کرد. قدرت شگفت انگیزی که تاریخ، نمونه اش را در مورد هیچ یک از ائمه دیگر و حتی پیامبران، دست کم در زمان حیاتشان، بیاد نمی آورد.

با توجه به نکات مطرح شده، می توان گفت واژه امام که از نظر واژگانی بمعنی پیشوای مذهبی و پیشنماز است، در سه حوزه معنایی کاربرد یافته است. حوزه نخست: پیشوایان دین (دوازده امام)؛ حوزه دوم، پیشنماز و امام جمعه؛ حوزه سوم، امام خمینی که آموزه ای است از ویژگیهای برشمرده شده بالا.

یکی دیگر از واژه های مورد استناد، واژه انقلابی است. این واژه، تا پیش از انقلاب، بیشتر در بردارنده این مفهوم بود که شخص مورد نظر، از نظر شیوه تفکر، اعتقادات مارکسیستی - لنینیستی دارد. پس از انقلاب، این واژه در گستره معنایی وسیعتری مورد استفاده قرار گرفت که هم در برگزیده هواداران مذهبی آیت الله خمینی بود و هم دوستداران انقلاب که دارای عقاید گوناگونی بودند. درست است که این مفهوم جدید واژه انقلابی، توانست در یکی دو سال اول انقلاب، بموازات مفهوم قدیمی آن، به حیات خود ادامه دهد. اما اینک، باز همان بار معنایی قدیم است که در بافتهای واژگانی نیروهای چپ مخالف نمود می یابد. در حالی که مفهوم جدید، در رسانه های زبانی دولتی یا هوادار دولت، بسوی فراموشی گرایش یافته است.

از واژه های دیگری که بعنوان نمونه، می توان به گسترش معنایی آنها اشاره کرد، واژه های ملحد، مرتد و کافر است که تا پیش از انقلاب، به کسی گفته می شد که منکر خدا، دین و پیغمبر باشد. در حالی که پس از انقلاب، کاربرد آن گسترش پیدا کرد و شامل حال کسانی گردید که در ردیف مخالفین رژیم قرار دارند، اگرچه خود، مسلمانی

دو آتشه بشمار می‌آیند. در این زمینه، F. R. Palmer معتقد است که: «در مورد واژه‌های ویژه سیاسی، غالباً انتخاب، بر اساس نتایجی که در بردارد، ساده است. واژه فاشیست دیگر متوجه عضو یک حزب فاشیستی نیست. بلکه از آن رو بکار می‌رود که به مخالفین توهین کند و آنها را محکوم سازد».

(تکیه از مترجم است) (۱۹۷۶/۳۶)

۴ - سرنوشت واژه‌ها در بستر دو دوران

در این پژوهش، می‌توان چهار حالت مشخص را از نظر واژگانی، مورد توجه قرار داد:

الف: واژه‌های مشترک در هر دو دوره.

ب: واژه‌های دارای کاربرد در قبل از انقلاب و دگرگون شده از نظر ترکیب در بعد از انقلاب.

ج: واژه‌های دارای کاربرد، در قبل از انقلاب و ناپدید شده از عرصه زبان در بعد از انقلاب.

د: واژه‌های بکار نرفته در دوران قبل از انقلاب و دارای کاربرد در عرصه زبان بعد از انقلاب.

اکنون باختصار، در مورد هر یک از این حالتها نکاتی را می‌گوییم:

الف. واژه‌های مشترک در هر دو دوره

در این مقایسه، می‌توان به ۳۷ واژه و عبارت برخورد کرد. در میان واژه‌های مورد نظر، می‌توان از چهار واژه نام برد که در هر دو دوره، دارای بسامد بالایی بوده‌اند. این واژه‌ها عبارتند از: الله، خدا (خداوند)، اسلامی، انقلاب. این واژه‌ها، اگرچه از نظر معنایی، بیشتر در فضای فرهنگی و ویژه پس از انقلاب قرار دارد، اما با وجود این، در دوران قبل از انقلاب - عمده دوران رژیم پهلوی مورد نظر بوده است - کم بکار نرفته است. دین و اعتقادات مذهبی، بویژه دین اسلام، در کشور ما حتی در ضعیفترین دورانهای تاریخی خود، نقش مشخص خود را در مناسبات اجتماعی مردم ما و به پیروی از آن در زبان ما بجا گذاشته است. واژه انقلاب نیز در دوران حکومت محمد رضا شاه پهلوی، با صفت سفید، جای بسیار گسترده‌ای را در حوزه‌های زبانی به خود اختصاص داده بوده است.

گذشته از این چهار واژه پُربسامد، واژه‌های مشترک این دو دوران، محتوای معنایی همگانی‌تر و پذیرفته شده‌تری دارد که بدون صفتهای مثبت و پنیرسی یا منفی و رد کردنی، می‌تواند افقهای زمانی دراز مدت تری را دربر بگیرد. و به همین دلیل است که

تنها با جایجایی قدرت سیاسی، یکباره، دگرگون نمی شود. اکنون به برخی از آنها اشاره می کنیم: مذهبی، قرآن، امام، رهبر، رهبری، صهبونیسیم، امامت، صدام، امریکا، صنف، سازمان.

ب. واژه‌های دارای کاربرد در قبل از انقلاب و دگرگون شده از نظر ترکیب در بعد از انقلاب.

در این زمینه، می توان به ۲۸ و ۶۶ واژه و عبارت اشاره کرد که عدد نخست، دوران پیش و عدد دوم، دوران پس از انقلاب را در بر می گیرد. دگرگونیهای پدید آمده در این واژه‌ها و عبارات، در بردارنده ساختمان اصلی واژه‌ها نبوده است. بلکه واژه‌های مورد اشاره، با برخی واحدهای واژگانی دیگر ترکیب شده است. ترکیبات تازه، چه از نظر شکل و چه از نظر محتوی، بیانگر شرایط جدیدی است که پس از انقلاب، در جامعه ما و بطور طبیعی، در زبان فارسی پدید آمده است. مثلاً واژه انقلاب در دوران رژیم پهلوی، در مواردی از این قبیل بکار رفته است. انقلاب اداری، انقلاب سفید، انقلاب شاه و ملت، انقلاب جوی. حال آن که پس از انقلاب، واژه انقلاب با عناصر معنایی دیگری ترکیب شده است. عناصری همچون: انقلاب اسلامی، انقلاب خدایی، انقلاب مهدی، انقلاب مردمی، انقلاب الهی، انقلاب فرهنگی. و یا واژه‌های رهبری و رهبر در دوران پیش از انقلاب در مواردی از این دست آمده است: رهبریهای داهیانه، رهبریهای خردمندانه، رهبر عالیقدر کشور. همین واژه‌ها در بعد از انقلاب، بعنوان نمونه چنین آمده است: رهبریهای امام، رهبر کبیر انقلاب، رهبر عظیم الشان انقلاب.

رسانه‌های کتبی، آوایی و تصویری پس از انقلاب تلاش کرده‌اند که بر همه پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه، مهر اسلام و انگاره‌های مذهبی بزنند. بعنوان مثال، برخی شهرها که از سوی رژیم پهلوی نامگذاری شده بود و مستقیماً در آن شرایط، خواست و اراده آن رژیم را نشان می داد و یا به گونه‌ای آن نامها یادآور یکی از اعضای خانواده سلطنتی و بستگان قدرتمند آنها بود، نامهای تازه دریافت کردند. نامهایی که یا بکلی، رنگ و بوی اسلامی داشت و یا یادآور مفاهیمی بود که در حوزه پذیرش رژیم بعد از انقلاب قرار داشت. از آن جمله، شاهی به قائم شهر (یادآور امام دوازدهم)، شاه پسند به آزاد شهر، کرمانشاه به قهرمان شهر، بندر شاهرور به بندر خمینی، بندر پهلوی به بندر انزلی و رضایه به ارومیه. تغییر داده شدند.

این موارد، بجز خیابانها، هتلها، بیمارستانها و برخی مراکز عمومی دیگر است که نامهای دلخواه رژیم جدید بر آنها نهاده شده است.

از طرف دیگر چون دین اسلام با زبان عربی پیوند جدایی ناپذیری دارد، رهبران دینی و سیاسی ایران سعی کرده‌اند، زبان فارسی را با انباشتن هرچه بیشتر از واژه‌های عربی مورد استفاده قرار دهند تا با کمک واژه‌های عربی که در نظر افراد ناآگاه، مذهبی نیز می‌نمایند، هم تقدس خود را به رخ این و آن بکشند و هم به بهترین صورتی پیام خود را به آنان ابلاغ کنند. واژه‌ها و ترکیباتی از قبیل: جهاد فی سبیل الله، انفاس قدسیه، رأی العین، حصر آبادان، بیت امام، لجوج و معاند، الطاف خفیه، أبصر و آفقه و أعلم برای بسیاری از مردم ما، که خواندن و نوشتن نمی‌دانند و یا سواد آنان محدود به خواندن و نوشتن بسیار ابتدایی است به همین دلیل بکار برده می‌شوند. البته اگر این کلمات را افراد معتبر مذهبی بر زبان بیاورند دارای اعتبار و ویژه‌ای نیز خواهد بود.

ج - واژه‌های دارای کاربرد در قبل از انقلاب و ناپدید شده از عرصه زبان در بعد از انقلاب

در این حالت، می‌توان به ۲۱۶ واژه و عبارت اشاره کرد که در بعد از انقلاب، نمی‌توان برای آنها کاربردی پیدا کرد. واژه‌هایی که تا قبل از انقلاب دارای نقش پیام رساننده در جامعه بودند ناگهان بخشی از آنها - به دلیل تغییر شرایط سیاسی و اجتماعی - یکباره، نقش خود را از دست دادند. چنین واژه‌هایی، یا از مرجع^۱ خود، تهی شدند مثل رژیم پهلوی و نظام سیاسی آن و یا از مضمون^۲ خود که شامل فضای فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و تاریخی حاصل از آن می‌شد. در مورد مرجع، می‌توان بعنوان نمونه از واژه‌ها و عبارات زیرین یاد کرد: حضور همایونی، شرفیابی، پیشگاه شاهنشاه آریامهر، ذات اقدس همایونی، ذات مبارک، شهریار بزرگ، شهریار دادگستر، شاهنشاه آزادیبخش، حسب الامر مُطاع، اندیشه‌های تابناک. در مورد مضمون، که آن نیز به گونه‌ای از الزامات حاکمیت ویژه یک رژیم بود، می‌توان نمونه‌هایی از این قبیل ارائه داد: ذات من عشوه گراست، نمایش سیکس، اندام فریبنده، عشرتکده، سکسی‌ترین ستاره سینما، فیلم بی پروا، بستر گناه.

«بعنوان نتیجه، می‌توان گفت که معنای هر واژه که در عالم واقع، در سخن مورد استفاده قرار می‌گیرد، بوسیله سه عامل یعنی واژه، مرجع و موضوع که با هم در ارتباط هستند قطعاً کامل می‌گردد.»

(G.Stern ۱۹۳۲/۴۵) (تکیه‌ها از مترجم است)

از سوی دیگر باید در نظر داشت که ناپدید شدن واژه‌های مورد اشاره بعد از انقلاب،

دقیقاً به معنی ناپدید شدن موضوع واژه‌ها نیست. بعنوان مثال، واژه دربار نمی‌تواند اکنون با همان بار معنایی عصر پهلوی مورد استفاده قرار گیرد. در صورتی که مفهومی مثل دربار، با ویژگیهای متفاوت با دربار پهلوی اما مشترک در یک خصلت مهم یعنی فاصله بسیار داشتن از مردم و اقدامات امنیتی فراتر از حد تصور مردم برای حفاظت آن، بعد از انقلاب نیز با نام بیت امام یعنی جماران به حیات خود ادامه می‌دهد. واژه یا واژه‌هایی مثل دربار که پس از انقلاب ناپدید شده، نه تنها محتوای شکوهمند شاهنشاهی خویش را از دست داده است، بل در میان قشرهای گوناگون جامعه نیز، بارهای معنایی متفاوتی را حمل می‌کند. برای رهبران و طرفداران حاکمیت پس از انقلاب، حقارت و مرگ یک رژیم دیرپا را بیاد می‌آورد و برای بازماندگان رژیم پیشین، حسرت یک شکوه افسانه‌ای از دست رفته را در ذهن می‌آورد:

«یگانه کنترل تجربی و عملی ما در مورد زبان، آن است که کاربرد آن - جمله - را در شرایط بسیار متفاوت زندگی روزانه مورد توجه قرار دهیم.»

(Jhon Lyon ۱۹۷۸/۴۱۱-۴۱۰)

از میان واژه‌هایی که پس از انقلاب ناپدید شده است، می‌توان ۹۱ واژه را ذکر کرد که در دوران حاکمیت بعد از انقلاب، بعلمت از دست دادن مرجع خویش، جایی برای بهره‌گیری عملی آنها در بافت زبان زنده و مورد استفاده وجود ندارد. بقیه واژه‌ها و عبارات، اگرچه نه با همان بار معنایی پیشین و نه در بافت رسمی زبان، بلکه برای انجام بررسی‌های تاریخی و پژوهشی، می‌تواند مورد استفاده واقع گردد. لازم است گفته شود که واژه‌های مورد بحث واژه‌هایی است که بطور مستقیم یا مربوط به محمد رضا شاه پهلوی و خاندان او و سازمانهای نشأت گرفته از نظام سیاسی و اجتماعی اوست و یا برخی واژه‌های ویژه که از نظر رژیم بعد از انقلاب در ردیف محرمات اخلاقی قرار گرفته است.

د - واژه‌های بکار نرفته در قبل از انقلاب و دارای کاربرد در عرصه زبان بعد از انقلاب
واژه‌های این بخش، به دلیل پدید آمدن مرجعهای جدید، به ۵۶۲ می‌رسد. رژیم بعد از انقلاب، با همه نیروی خویش تلاش ورزیده است تا معیارها و اصول اعتقادی خود را بر همه پدیده‌های خصوصی و همگانی جامعه حاکم سازد. بُردن از جهان خارج از مرزهای ملی، و به کنار نهادن معیارهای تثبیت شده و مثبت پیش از انقلاب، ترویج نوعی تنگ نظری و زندانی شدن در دنیایی تاریک و بی‌روزن، از جمله ویژگی‌هایی است که بر فضای جدید، مهر خویش را زده است. در صورتی که فضای فرهنگی و اجتماعی

پیش از انقلاب، گرایشهای مشخصی را به دموکراسی در چهارچوب معیارهایی محدود و سطحی و نیز تمایل به تحقق برخی انگاره‌های زندگی فردی و اجتماعی در غرب را عرضه می‌کرد. چنان فضایی، در ساختار اجتماعی و فرهنگی رژیم پیشین و دگرگون شدن آنها در ساختار اجتماعی و فرهنگی رژیم تازه، تأثیر بلافصل خود را در گستره زبان برجای گذاشته است. واژه‌هایی از این دست، همچون: کفر جهانی، فرهنگ الحادی، خط الحادی، اُمت حزب الله، خط الله، نصرت الاهی، عاشقان الله، بسم الله قاصم الجبارین، محارب باغی، خفاشان مزدور، طاغوت زدگان نشان دهنده اندیشه‌ها و ارزیابیهای جدیدی از پدیده‌ها و مناسبات اجتماعی است. این اندیشه‌ها و ارزیابیها حتی اگر در دوران قبل از انقلاب در ذهن و زندگی نیروهای مورد نظر وجود داشته است - که مطمئناً وجود داشته - مجال آن را نیافته بود که بعنوان خط فکری یک قدرت بلامعارض بر عرصه زندگی اجتماعی بتازد و رسانه‌های واژگانی کشور را نیز از همان اندیشه‌ها سرشار سازد. هنگامی که Raimo Antilla از دگرگونی معنایی سخن می‌گوید، دریافت او چنین است:

«دگرگونی معنایی، زیر عنوان مجموعه‌ای از شرایط فرهنگی واقع می‌گردد.

واژه‌های منزوی، دچار دگرگونی نمی‌شوند.» (۱۹۷۲/۱۴۶)

اما باید این نکته را باز گفت که غرض از این دگرگونی معنایی، تنها دگرگونی در معنی یک واژه در بافت زبان نیست، بلکه علاوه بر آن، دربرگیرنده دگرگونی واژگانی در کل زبان در مناسبات اجتماعی نیز هست. طبعاً این دگرگونی واژگانی، دگرگونیهای معنایی را نیز در پی دارد. بکار بردن جملاتی از این قبیل: امروز غلامعلی خباز که از طاغوت زدگان خط الحادی بود بعنوان محارب باغی تیرباران شد»، بازتاب شرایط فرهنگی و سیاسی تازه‌ای است که در آن، واژه‌های جدید با بارهای معنایی ویژه خود و بازگو کننده اندیشه‌هایی غیر از آنچه که قبلاً بوده بکار رفته است. این واژه‌ها که پس از انقلاب خود را در عرصه زبان نشان داده‌اند، با واقعیت جامعه پیوندی تنگاتنگ دارند:

«انسان نمی‌تواند بعنوان مثال، زبان را از واقعیت و از بازتاب آن در شعور

خویشتن جدا سازد.» (۱۹۶۷/۳۲۴/Adam Schaff)

واژه‌هایی که پس از انقلاب ظاهر شده‌اند، یا در عالم واقع، دارای مرجع هستند که این مرجع، خود را به شکل پدیده‌های گوناگون زندگی اجتماعی و فردی انسان نشان می‌دهد و یا توصیف انکارناپذیر مناسبات اجتماعی است. برخی واژه‌ها بعلت بهره‌گیری در یک بافت جدید اجتماعی، مفاهیم تازه‌ای را پذیرا شده‌اند. مفاهیم تازه، به دلیل پدید

آمدن شرایط اجتماعی تازه، همراه با مفاهیم قدیم که خود را در کاربرد دیرین واژه‌ها بازتاب بخشیده است، گاه ذهن خواننده را، بویژه خواننده ناآشنا با زبان و فرهنگ ایران را دچار سردرگمی می‌سازد. بعنوان مثال، می‌توان به مرکز جهاد سازندگی و سازمان بسیج مستضعفین اشاره کرد که با توجه به معنای جدید فراهم آمده در درون جهاد و بسیج، من آن دو را زیر عنوان مسائلی اجتماعی در درون یکی از موضوعات طرح شده قرار داده‌ام. در صورتی که یک فرد ناآشنا با فرهنگ ما ایرانیان، آن یک را با توجه به معنای واژگانش جزو موضوعات مذهبی و این یک را جزو موضوعات نظامی ذکر می‌کند حال آن که این دو واژه، علاوه بر معنای دیرین خود، پس از انقلاب، مفاهیم جدیدی را نیز پذیرا شده‌اند.

اکنون، هر دو واژه، در مناسبات اجتماعی جدید، معرّف دو مؤسسه مختلف اجتماعی، عُمرانی، اداری و نظامی هستند، واژه جهاد که تا پیش از انقلاب، در بردارنده معنایی مذهبی - مبارزه در راه خدا و جنگ با دشمنان دین - بود، پس از انقلاب، به معنای دیگری نیز بکار رفته است. تأسیس مرکز جهاد سازندگی و سازمانهای وابسته به آن، ذهن انسان را از معنای مذهبی آن، متوجه سازمانی با مشخصات بالا می‌سازد. باید در نظر داشت مناسبات اجتماعی جدید، ضرورت خود را بر فرهنگ و زبان آن جامعه تحمیل می‌کنند. کاربرد این دو واژه، در بافتهای زبانی بعد از انقلاب، مفاهیم تازه‌ای را همزمان با شرایط پدید آمده جدید به ذهن می‌آورد. هرچند مفاهیم دیرین آن نیز، بی آن که دست کم در حال حاضر به مرگ پیوسته باشند، می‌توانند همچنان بموازات مفاهیم جدید، اعتبار معنایی خود را حفظ کنند. چه بسا عمق معنایی واژه‌های مزبور و عدم بهره گیری از معنای دیرین آنها، زمینه ساز مرگ معنای کهنه آنها در بافت زبان گردد. واژه‌ها و ترکیباتی همچون تبریک و تسلیت، عقیدتی، کفرستیز، جهادگر، خصم زبون، سیاسی - ایدئولوژی، مستضعف و مستکبر در شرایط بعد از انقلاب و در بافت زبان بهره گرفته از سوی حاکمیت جدید، هر یک حوزه معنایی جدیدی را، غیر از آنچه که قبلاً داشته‌اند، بوجود آورده‌اند. واژه‌های «تبریک و تسلیت» یادآور حاکمیتی^۲ است که برای نخستین بار در تاریخ کشور ما، توانست به خویشان یک انسان از دست رفته، قبل از تسلیت، تبریک را نثار جان دردمندیشان سازد. این دو واژه، بتنهایی، دارای بار معنایی دیرین خویش هستند. اما هنگامی که با یکدیگر ترکیب می‌شوند، فضای معنایی کاملاً تازه‌ای را پدید می‌آورند. واژه «عقیدتی» نیز که تا قبل از انقلاب، جز عقیده‌ای و یا از نظر عقیده معنی‌ای نداشت، اکنون یادآور نظامی است که تا اعماق هستی انسانها را برای آگاه شدن به دریافتها و نظراتشان می‌کاود و در صورت لزوم به زور نیز توسل می‌جوید تا همه را

همعقیده و موافق از کار درآورد. واژه «کفرستیز» و «جهادگر» هم، اینک در بافت زبانی جدید، به انبوه سربازان و داوطلبانی اطلاق می‌شود که خود را لشکریان امام زمان می‌دانند و بهترین نقطه بهشت را به خود اختصاص می‌دهند، این دگرگونی را در مورد یکایک واژه‌هایی که ذکر کردیم و نیز دیگر واژه‌های ذکر نشده، می‌توان توضیح داد. Hans Regnell در این زمینه می‌گوید:

«این که یک واژه دارای چندین معنی است، می‌تواند نشانه آن باشد که در مورد آن، یک تکامل معنایی پدید آمده است. بدان گونه که معانی کهنه، همچنان در کنار معانی تازه، به زندگی خود، ادامه می‌دهند.»

(۱۹۷۱/۱۰۸)

۵ - بافتهای زبانی و نقش استعاره‌ها در انتقال مفاهیم

اعتقاد عمومی بر آن است که انقلاب ایران و ساختار زبیرین فرهنگی آن، رابطه بسیار نزدیکی با اندیشه‌های اسلامی دارد. در این اندیشه‌ها و آموزه‌ها، سازه‌هایی از قبیل تنگ نظری و عقب ماندگی، جای ویژه‌ای دارند. چنین عناصری، جان سختتر از آن هستند که در یک بافت اجتماعی تاریک و ساختار فرهنگی مبتنی بر ایثار و جوانمردی، دور از هرگونه بده بستانهای فکری، بتوانند با مبارزه‌ای تکررانه، از سوی این یا آن فرد، از میان بروند. چنین سازه‌هایی، خواه ناخواه، جای پای محکم خویش را همچنان در زبان، حفظ می‌کنند. بر اساس چنین پیش‌ساخته‌های فرهنگی و اجتماعی است که دریافت حکومت اسلامی ایران، از پدیده‌های عالم خارج و روابط آنها با یکدیگر، شکل می‌گیرد. برخی از واژه‌های مورد بررسی در این پژوهش نشان می‌دهد که رژیم پس از انقلاب، نسبت به دشمنان و منتقدان واقعی و حتی غیر واقعی خود کین تیزی شگفت‌انگیزی دارد. بهره‌گیری از برخی صفتهای منفی همچون: مرجع‌نمای امریکایی، منافق‌کاذب‌تر فراری و شیاطین شرق و غرب بازتاب این برخورد زبانی و فرهنگی است که دشمن را در هر لباسی که هست و با هرگونه معیار شکنی اخلاقی که میسر باشد باید مورد حمله قرار داد. و چنان می‌شود که پس از مدتی بهره‌گیری واژگانی از صفات بالا، همراه با موصوف آنها، کم‌کم، صفتهای بکار رفته، خود، جانشین موصوف می‌شوند. به همین دلیل، اهل زبان و فرهنگ زنده روز در می‌یابند که در پشت مرجع‌نمای امریکایی، آیت‌الله شریعتمداری و در درون منافق‌کاذب‌تر فراری، مسعود رجوی رهبر سازمان مجاهدین خلق و در زیر پوسته شیاطین شرق و غرب، شوروی و امریکا و یا طرفداران آنها

قرار گرفته است. و یا بکار بردن یزیدیان و ابوسفیان زمان، نسبت به مخالفین فکری خویش، گویای عمق این کینه‌توزی خاموش‌ناشدنی است. انسان، گاه می‌تواند از طریق یک محتوای مبالغه‌آمیز در ارتباط با یک موضوع، نتایج قطعیت‌ر و سریع‌تری بدست آورد. چنین استعاره‌هایی که می‌توانند نیروهای مخالف رژیم را در درون خود جای دهند، گاه از دایره‌معنایی بسیار تنگی انتخاب شده‌اند. بی آن که این دایره‌تنگ، مفهوم جدیدی را - غیر از آنچه که قبلاً داشته - به خود جذب کند. اما هنگامی که این دایره‌معنایی تنگ در بافت زبانی تازه‌ای قرار می‌گیرد، با توجه به زمینه‌های پیشین بافت و واحدهای معنایی گوناگونی که آن را احاطه کرده‌اند، صفات، استعارات و کنایات مورد نظر، معنی اغراق‌آمیزتری از واقعیت آن معنی محدود بخود می‌گیرند. بعنوان مثال، یزید و ابوسفیان از همان سالهای آغازین گسترش اسلام، نزد مسلمانان، دو شخصیت منفور بوده‌اند. تاریخ دور از حُب و بُغض، اگر بخواهد تصویری از شخصیت فردی و اجتماعی آنان رسم کند، شاید آنان را بزهکارتر و جنایتکارتر از بسیاری بزهکاران و جنایتکاران امروزی که در همه جا آزاد بسر می‌برند، نیابد. جنایتکارانی که در کشورهای پیشرفته غرب زندگی می‌کنند و با وجود محکوم شدن به زندان ابد، پس از گذشت حداکثر ده پانزده سال، بسوی آزادی باز گشته‌اند، بی آن که لعن و نفرین هزاران ساله تاریخ جانبدار و تنگ‌نظر را با خود داشته باشند. اما از آن‌جا که آن دو تن، در آوردگاه احساسات مذهبی مردم و از دیدگاهی خاص و کین‌توزانه به تصویر کشیده می‌شوند، برای زیستن، انسانهایی خطرناک و ناشایستند. این تصویر پردازها، میلیونها انسان را در طول تاریخ، مجاب کرده است بی آن که آنان حتی در اندیشه‌بازنگری دریافتهای فکری و تصویرهای شخصیتی در درون خود باشند:

«بسیاری از تعاریف ما از زبان روزانه، کم یا زیاد، مُجاب‌کننده است. از این رو، بسیار مهم است که ما این تأثیرِ مجاب‌کننده را کاملاً در نظر آوریم. بویژه، آن هنگام که انسان، معنی اصطلاح و ویژه‌ای را مورد توجه قرار می‌دهد.»

(Gunnar Fredriksson ۱۹۷۴/۵۱)

در زمینه گسترش استعاره‌ها از یک منطقه محدود معنایی به دایره‌ای بسیار وسیع، می‌توانیم مثال دیگری نیز داشته باشیم. پس از انقلاب، امریکا، شیطان بزرگ نامیده شد و رئیس‌جمهور وقت مصر، انور سادات، فرعون. در این‌جا دایره‌معنایی شیطان و فرعون، یکباره محدودیتهای تاریخی و مذهبی را در هم می‌شکند و در گستره‌ای دیگر بسا

ویژگیهای مشخص، تعمیم می‌یابد. پدیده‌های ناشناخته برای مردم و مورد نفرت رژیم، از این طریق، بدل به پدیده‌هایی شناخته شده و مورد نفرت مردم قرار می‌گیرد. شیطان، موجودی است که حتی با آفریننده هستی، از درستیز درآمده و در خلال همه سده‌های اساطیری، قصد فریب و بدبختی انسانها را داشته است. فرعون نیز کسی بوده که دشمن نماینده خدا و عملاً در پی قتل انسانی بوده است که سرانجام روزی، عنوان پیامبر بنی اسرائیل را بر خود نهاده است. چنین واژه‌هایی با قدمت تاریخی خویش و بار سنگینی از ننگ و نفرین، یکباره در بافت استعاری امریکا و انورسادات قرار می‌گیرند تا بتوانند، عصاره خشم و نفرت کور سده‌های دیرین را بدانها انتقال دهند.

لازم است گفته شود که استعاره‌های ذکر شده بالا، از سوی یک فرد غیر بومی و ناآشنا با بافت زبان و فرهنگ ما بسختی قابل درک است. موقعیت فرهنگی و بافت سیاسی یک کشور، باید کاملاً درک شود تا انسان بتواند رابطه معنایی بوجود آمده میان مخالفین رژیم، امریکا و انورسادات از یک سو و یزید، ابوسفیان، شیطان بزرگ و فرعون را از سوی دیگر دریابد. لازم است یادآور گردیم که تنها کشف رابطه معنایی این پدیده‌ها، شرط درک عمق محتوایی آنها نیست. بل، سه عامل کارساز لازم است تا درک این رابطه معنایی را به شکل بهتری میسر سازد.

«برخی ویژگیها در حوزه واژگانی و بعضی ویژگیها در حوزه محتوایی و ویژگیهایی دیگر در حوزه بافت، این امکان را فراهم می‌آورد که ما بتوانیم یک واژه را درک کنیم.»

(1976/167 / N.Frick & S. Malmstrom)

J. Leyon نیز در مورد بافت دریافت مشابهی ارائه می‌دهد و نقش آن را حتی مسهمتر از عوامل دیگر می‌داند:

«شما بافت واژه مورد نظرتان را به من بدهید تا من معنی آن را برایتان بگویم.»

(1968/410)

F.R.Palmer در کتاب «معناشناسی» خود به نکته‌ای از Wittgensteins استناد

می‌کند و چنین می‌گوید:

«به معنای یک واژه نگاه نکنید، به چگونگی کاربرد آن توجه داشته باشید.»

(1976/30)

و درست در همین بافت پدید آمده زبانی است که حاکمیت پس از انقلاب، می‌تواند مردمان بسیاری را نخست متقاعد سازد و آنان را در فضای جدید به باورهای جدید بکشاند.

۶ - آهنگ گند دگرگونیهای زبانی و شتاب دگرگونیهای فرهنگی

اگر انسان بخواهد زبانی را بدون در نظر گرفتن بافت معنایی آن و بدون توجه به تغییر پدیده‌ها در واقعیت، دگرگون کند، کاری از پیش نخواهد برد. جامعه در همه حال در روند دگرگونی قرار دارد. طبقات و قشرهای گوناگون با خواستها و توانمندیهای متفاوت با هم درگیر هستند. این درگیری، گاه آشکار و گاه نهان است و بطور طبیعی، به درون زبان نیز راه می‌یابد و سایه خود را بر گستره آن می‌اندازد. یکی از مسائلی که باید مورد توجه قرار گیرد، بیان این نکته است که ورود یک واژه جدید در بافت زبان و دگرگونی معنایی واژه‌ای دیگر در همان بافت، از دگرگونی دستگاه رسمی زبان، فاصله بسیار دارد. درست است که چیزی به نام مهارت اسلامی، رثوفت اسلامی و بلاد اسلامی در بافت زبانی بعد از انقلاب با حوزه معنایی ویژه خویش - متفاوت از آنچه که قبلاً بکار می‌رفته است - بکار می‌رود. اما این ترکیبات، در همان دستگاه دیرین زبانی، مفهوم می‌یابد. مثلاً این جمله: «زعامت امت فرمودند که مهارت اسلامی و رثوفت اسلامی را به همه بلاد اسلامی بپسندید.» با جمله دیگری مربوط به دوران قبل از انقلاب و متفاوت از نظر واژگان، در دستگاه رسمی زبان فرقی ندارد: «شاهنشاه آریامهر فرمودند که مهارت‌های فنی مدرن و شخصیت والای نژاد آزاده ایرانی را به بشریت امروز نشان دهید.»

زبان و واژگان آن، بازتاب اندیشه‌ها و تجربیات انسانی ماست. این اندیشه‌ها و تجربیات، در پیوند مستقیم با تحولات جهان بیرون، مدام در حال دگرگونی است. حتی واژه‌ها نیز بعنوان حاملان این اندیشه و مفاهیم، در بافت‌های گوناگونی جابجا می‌شوند. اما این، بدان معنا نیست که با هر جابجایی، دچار دگرگونی معنایی نیز بشوند. اگر چنین بود اکنون ما، زبان فردوسی و معنی واژه‌هایی را که او در بافت‌های گوناگون زبانی، در بیش از هزار سال پیش بکار برده بود، نمی‌فهمیدیم. درک معنایی ما از واژگان فردوسی، به معنی نادیده گرفتن دگرگونی عمیق تجربیات و درسیافتهای اجتماعی و فرهنگی ما از زمان او تا کنون نیست. بقول R. Antilla:

«دستگاه رسمی زبان، بیشتر از تجربیات فرهنگی انسان، محافظه کار است.»

(۱۹۷۲/۱۳۷-۱۳۶)

دگرگونیهای زبانی، غالباً در گرو دگرگونیهای اجتماعی است. گاه این دگرگونیها، غیر مترقبه و آتشفشان گونه است و گاه، روند درازمدت و پیچیده‌ای را همراه دارد:

«در این رابطه دو سویه که میان سازه‌های دگرگون کننده اجتماعی و زبان که

بازتاب این دگرگونیهاست، برقرار می‌باشد، بایستی انسان به قدرت معنایی^۱ فراهم آمده میان دو قطب توجه بسیار داشته باشد.»

(1985/255 / R. Brown & A. Gilman)

دگرگونی زبانی به معنای دگرگونی هر واژه و یا عبارت نیست، بل، آن بخشهایی از زبان دگرگون می‌شود که محتوای آنها، رابطه مستقیم با پدیده‌هایی دارد که در حوزه حرکت و دگرگونی قرار دارند. نیروهایی که می‌خواهند وضعیت خود را در جامعه از طریق گسترش اصول و ضوابط مورد اعتقاد خویش تثبیت کنند، تلاش دارند از زبان نیز به گونه‌ای - چه منطقی و چه غیر منطقی - بهره‌ور گردند و از آن، در جای مناسب، با بار معنایی درخور، استفاده کنند.

آ. کوندراثف معتقد است که دگرگونیهای معنایی در بخشهایی از زبان اتفاق می‌افتد که آن بخشها، نقش انتقال مفاهیم بسیار ضرور انسان را در زندگی روزانه ندارند. اگر خلاف این موضوع اتفاق می‌افتد، آن گاه، نظام ارتباطات، میان انسانها فلج می‌گردد. منظور او آن است که چنین دگرگونیهایی، خارج از واژه‌هایی همچون آب، نان، زمین، هوا، کار و غیره اتفاق می‌افتد. او اضافه می‌کند که آهنگ این دگرگونی، در مورد واژه‌های پایه، میان زبانهای مختلف، بین ۷۶ تا ۸۵ درصد، در هر هزار سال، تفاوت می‌کند.

(1363/106-105)

Jens Allwood این دگرگونیها را هم در دستور زبان و هم در واژگان آن مورد بحث

قرار می‌دهد و مسأله تفاوتهای فرهنگی را بمیان می‌کشد:

«... اختلاف در نحوه اندیشندگی، می‌تواند در ساختار زیرین واژگان زبان بازتاب داشته باشد. چنین مواردی، سریعتر از تکواژهای دستوری، دگرگون می‌شود. و این امر، می‌تواند به گونه‌ای بازتاب تفاوت در علائق، نیازها و نحوه اندیشندگی میان فرهنگهای گوناگون باشد.»

(1986/22)

درست به همین دلیل است که ما در این مقایسه معنایی، میان دو دوره متفاوت سیاسی و فرهنگی نمی‌توانیم شاهد کوچکترین دگرگونی در ساختمان زبان از نظر واژگانی باشیم. برای دگرگونیهایی از این دست، گذشت دهه‌ها و سده‌ها نیز کافی نیست. تنها در صورتی می‌توان وقوع چنین دگرگونیهایی را در فاصله زمانی کوتاه، میان یک دوره تا دوره دیگر امکان پذیر دانست که حوادثی مثل حمله اعراب به ایران و تغییر رسم الخط

فارسی اتفاق افتاده باشد که این امر، چشم انداز تحولاتی را در ساختار آوایی زبان، برای انطباق آن در چهارچوب خط جدید در برابر ما بگذارد.

انقلاب ایران موجب آن گردید که واژه‌هایی از دایره کاربرد زبانی خارج گردند و واژه‌هایی دیگر با مفاهیم ویژه، جای آنها را بگیرند. ترکیبات تازه‌ای در بافت زبان پدید آیند و ترکیبات کهنه به دلیل از دست دادن مرجع خویش، ضرورت پیام رسانی خود را از دست بدهند.

مآخذ:

الف - به فارسی:

کوندراتف، الکساندر زبان و زبان‌شناسی، برگردان از: علی صلحجو، از انتشارات ایران‌یاد، ۱۳۶۳، تهران، ایران.

ب - به انگلیسی:

Antilla Raimo, *An Introduction to Historical and Comparative linguistics*, MacMillan Company, 1972, New York.

Giglioli Pier Paolo, *Language and Social Context*, (selected reading), Penguin books, 1985, Great Britain.

Lyons John, *Language, Meaning and Context*, Fontana paperbacks, 1983, Great Britain.

—————, *Introduction to Theoretical linguistics*, Cambridge University Press, 1968, Great Britain.

—————, *Semantics (2)* Cambridge University Press, 1977, Great Britain.

Palmer F.R., *Semantics a New Outline*, Cambridge University Press, 1976, Great Britain.

Stern Gustaf, *Meaning and Change of Meaning*, Wettergren & Kerbers forlag, 1932, Göteborg.

ج - به سوئدی:

Allwood Jens, *Mentalitet och språknågra reflektioner*, Institutionen for lingvistik, Göteborgs Universitet, 1986, Göteborg.

Andersson J. & Fruberg M., *Politik och propaganda*, Bokforlaget Aldus/Bonniers, 1973, Stockholm.

Fredriksson Gunnar. *Det Politiska Språket*, Boc-Serien, Bo Cavefors bokförlag, 1974, Lund.

Frick N. & Malmström S., *Språkklyftan*, tidens förlag, 1976, Kristianstad.

Marton Ference, *Hur vi lär?* Översättning av maj Asplund Carlsson, Rabén & Sjögren, 1988, Kristianstad.

Regnéll Hans, *Semantik*, Norstedt & Söner, 1971, Stockholm.

Scaff Adam, *Introduktion till Semantiken*, Översättning av Birgitta Sandberg, Boc-Serien, Bo Cavefors bokförlag, 1967, Uddevåla.